



## ریشه یابی پیدایش و تحولات بعدی سازمان مجاهدین خلق تواضع!! تاریخی پرچمدار

### همزمانی نقش تاریخی او!! با تحولات زیربنایی جامعه

#### گفت و گو با سعید شاهسونندی

از لطف الله میثمی  
بخش یازدهم

دار بوسه زده و خود فرمان "آتش" صادر کردند. (۳) چنان شهامت و از خود گذشتگی، بی تردید در پر تو اعتقادات این یاران حاصل شده بود و نادیده گرفتن آن جفا بوده به آن و به تاریخ میهنمان. دوم، از نظر مادر آن زمان رها کردن سازمان در دست های ناصالح پرچمدار، یعنی فراموش کردن رسالت تاریخی ای که سازمان مجاهدین بر اساس و مبنای آن تأسیس شده بود و ما خود را باور مند و معتقد به آن می دانستیم.

سوم، ما بنا به شناخت خود به روشنی می دیدیم که مسیر شهرام انحرافی است بزرگ؛ بسیار بزرگتر از انحرافات پیشینیان هم مسلک او. ما می دیدیم که حرکت او انحرافی است حتی از مشی مبارزان مارکسیست، بنابراین ما حرکت او را که از سر جاه طلبی و قدرت پرستی و "توهم افسار گسیخته" بود ضربه ای به خود، به مبارزه علیه رژیم شاه در کلیت آن، حتی به جریان های مارکسیستی مبارز و از همه مهمتر، ضربه به مردم و آرزوهایی که در وجود سازمان مجاهدین تبلور می یافت، می دانستیم.

چهارم، ما با گوشت و پوست یعنی تجربه شخصی و عینی، توانمندی های ایدئولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی سازمان در بسیج خلق برای مبارزه راطی سال های متمادی و از جمله سال های سخت مبارزه مسلحانه دیده و تجربه کرده بودیم. (۴) حالا پرچمدار در راستای قدرت پرستی و فرصت طلبی خویش، آن همه را با عنوان "دگماتیسیم مذهبی" مورد شدیدترین تهمت ها و حمله ها قرار داده و نفی می کرد. رها کردن سازمان در زیر سلطه غیر انقلابی و

گاه بر تخت شلاق پوست از پوستشان کنده شد (۱) و گاه بر اجاق برقی تا مغز استخوان سوزانده شدند (۲)، اما با این همه مرگ را به سخره گرفتند و در مسیری که راه رهایی مردم می دانستند، حلاج وار بر طناب

ما با گوشت و پوست یعنی تجربه شخصی و عینی، توانمندی های ایدئولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی سازمان در بسیج خلق برای مبارزه راطی سال های متمادی و از جمله سال های سخت مبارزه مسلحانه دیده و تجربه کرده بودیم حالا پرچمدار در راستای قدرت پرستی و فرصت طلبی خویش، آن همه را با عنوان "دگماتیسیم مذهبی" مورد شدیدترین تهمت ها و حملات قرار داده و نفی می کرد. رها کردن سازمان در زیر سلطه غیر انقلابی و غیر دموکراتیک او نوعی تأیید نظر و عمل او به شمار می آمد. از این جهت نیز حفظ و احیای دستاوردهای مجاهدین (با فرض بسیاری نقایص و معایب) بر عهده ما بود

در گفت و گوی پیشین به آنجا رسیدیم که گروه شما (مرگ از مجید شریف واقفی، مرتضی صمد به لباف و شما) در زمینه های گوناگون اقدام به مقاومت در برابر جریان مارکسیستی کرد، اگر بخواهیم نقادانه به کار شما نگاه کنیم، این پرسش ها مطرح است: عده ای می گویند چرا در پی احیای سازمان مجاهدین خلق بودید؟ آیا بهتر نبود که سازمان را به تقی شهرام وامی گذاشتید و سازمانی دیگر بنامی دیگر برای خود تأسیس می کردید؟

ابتدا لازم است شرایط آن سال هادرک شود. اختلاف های ما از نوع اختلاف نظر های آکادمیک در محیط های دانشگاهی و حتی دانشجویی نبود، بلکه در درون سازمانی چریکی و در زیر سلطه مستبدترین و خشن ترین دیکتاتوری موجود - تا آن زمان - در کشورمان بود؛ یعنی ما، و اگر منصفانه بخواهم بگویم جریان تقی شهرام نیز همزمان که با هم اختلاف عقیده داشتیم در حال نبرد با رژیم شاه و ساواک مخوف آن بودیم، آن هم در شهر و به صورت چریک شهری که نخستین اشتباه، گاه آخرین اشتباه است. در چنین شرایطی تمام و یا بهتر است بگویم بخش بزرگ دعوی طرفین - حداقل در شعار - همین مبارزه با رژیم و امپریالیسم و تلاش برای بهتر و مؤثرتر انجام دادن آن است.

پس از این مقدمه در پاسخ به پرسش این عده باید بگویم خیر! زیرا: نخست آن که واگذاری سازمان، نام و پیشینه تاریخی آن به شهرام و من تبعش، یعنی نادیده گرفتن سال ها رنج و تلاش صدها یار شهید و اسیر؛ شهدا و اسیرایی که با ایمان و اعتقاد به ایدئولوژی اسلامی سازمان هر گونه رنج و شکنجه ای را تحمل کرده،

غیردموکراتیک و نوعی تأیید نظر و عمل او به شمار می‌آید. از این جهت نیز حفظ و احیای دستاوردهای مجاهدین (با فرض بسیاری نقایص و معایب) بر عهده ما بود.

پنجم و از نگاه‌های دیگر آن که سازمان مجاهدین خلق ایران با همان نام و آرم و سابقه تشکیلاتی و همان مبانی ایدئولوژیک سال‌ها مورد حمایت اقشار و طبقات جامعه قرار گرفته بود. از کمک‌های مالی گرفته تا جا و پناه دادن در میان خانواده‌های خود، از حمایت‌های سیاسی گرفته تا پشتیبانی‌های اجتماعی و حتی امنیتی، رها کردن سازمان جفا به این مردم نیز بود. بد نیست گفته باشم که از دید مارکسیستی هر سازمان و نهاد سیاسی، ارگانی است در خدمت طبقه مشخص. (۵) بر این اساس پایگاه طبقاتی سازمان مجاهدین خلق ایران، خرده بورژوازی و سمت‌گیری سیاسی آن نیز الزاماً در خدمت منافع آن طبقه بود. از این منظر هم، نام و پیشینه مجاهدین به ما تعلق داشت و نه پرچمدار که دعای نمایندگی پرولتاریا را داشت. (چنین استدلالی البته به این منظور آورده شد که نشان داده شود از نظر تئوری مارکسیسم نیز حرکت تقی شهرام قابل توجیه نبوده و نیست.)

■ چرا به سازماندهی مخفی در درون سازمان پرداختید؟ آیا بهتر نبود رسماً و علناً مواضع خود را اعلام کنید و علناً به مقابله با جریان تقی شهرام بپردازید؟

□ باز توجه می‌دهم به شرایط آن سال‌ها. پیش از این گفته‌ام که در سازمان‌های مخفی و بخصوص سازمان‌های مسلحانه کار و بویژه سازمان مخفی مسلحانه کار با مشی چریکی، دموکراسی به معنای واقعی آن وجود ندارد. این موضوع شامل سازمان در دوران رهبری حنیف‌نژاد و سعید محسن هم می‌شود (پیش از ضربه شهریور ۵۰)، اما در آن دوران چون هنوز پیوندهای اجتماعی سازمان به طور کامل از جامعه کنده نشده و رهبران از یک دوره مبارزه دموکراتیک (نهضت ملی و نهضت آزادی) می‌آمدند، می‌توان مسامحتاً گفت در دوران حنیف‌نژاد، سازمان کمی و تا اندازه‌ای دموکراتیک بود، ولی آغاز مبارزه مسلحانه و بعد هم رهبری بلامنازع و انحصار طلب تقی شهرام، این حداقل را هم عاقدانه از بین برد. در چنان شرایطی شهرام و بهرام با این بهانه که "مانع پیچیده‌تر شدن ایده آلیسم شومیم" (۶) از انعکاس نظرات مخالف و در این مورد نظرات شریف و آقایی در نشریات



**در سازمان‌های مخفی و بخصوص سازمان‌های مسلحانه کار و بویژه سازمان مخفی مسلحانه کار با مشی چریکی، دموکراسی به معنای واقعی آن وجود ندارد. این موضوع شامل دوران رهبری حنیف‌نژاد و سعید محسن هم می‌شود (پیش از ضربه شهریور ۵۰)، اما در آن دوران چون هنوز پیوندهای اجتماعی سازمان به طور کامل از جامعه کنده نشده و رهبران از یک دوره مبارزه دموکراتیک (نهضت ملی و نهضت آزادی) می‌آمدند می‌توان مسامحتاً گفت در دوران حنیف‌نژاد، سازمان کمی و تا اندازه‌ای دموکراتیک است، ولی آغاز مبارزه مسلحانه و بعد هم رهبری بلامنازع و انحصار طلب تقی شهرام این حداقل را هم عاقدانه از بین برد**

درون سازمانی ممانعت می‌کردند.

پرچمدار خود را نماینده منحصر به فرد پرولتاریا می‌دانست و به کمتر از نقش

لنین در انقلاب اکتبر روسیه قانع نبود. او خود را بیانگر و سخنگوی "عینیت تاریخی پرولتاریا" می‌دانست و تحولی را که به راه انداخته بود نه تمایل به اصطلاح روشنفکرانه، که "پاسخ به ضرورتی تاریخی" می‌دانست. ملاحظه کنید:

"... تحول ایدئولوژیک ما و تأثیرات عمیق و فزاینده آن بر تمام جوانب کار سیاسی - تشکیلاتی ما و همچنین نتایج مهم و تعیین کننده آن بر جنبش انقلابی خلق ما امری نبود که در جریان کار روشنفکرانه محفل‌های سیاسی به وقوع پیوسته باشد، این تحول در کوران مبارزه انقلابی - در شکل‌های مختلف آن و همگام با تحولات زیربنایی جامعه - رشد بورژوازی وابسته، تشدید استثمار، رشد کمی و کیفی پرولتاریا، به هم خوردن ترکیب طبقاتی جامعه و گذار به سوی ترکیب بندی جدید صورت گرفته... (۷)

او چنین ادامه می‌دهد: "... ما اعتقاد استوار داشتیم (و اکنون شاهد آن هستیم) که حرکت انقلابی ما تأثیرات عمیقی در جهت تکامل حرکت مبارزاتی نیروهای رو به رشد جامعه گذاشته و با تأیید و استقبال همه جانبه آنان رو به رو خواهد شد..." (۸)

این که بر کسی در زندان یا در اتاق‌های در بسته خانه‌های تیمی با تأخیری ۷۰-۶۰ ساله آیه‌های قدیمی و تکراری، وحی و نازل شود و او چنان احساس رسالت و پیامبری تاریخی کند که گمان ببرد آیه‌های زمینی او "انعکاس تحولات زیربنایی جامعه" است، البته بیشتر به شوخی و طنز می‌ماند، اما نه از سنخ طنزهای معمولی؛ "طنزی تلخ با سرانجامی خونین".

حوادث بعدی نشان داد که ماجرا شوخی هم نبود! واقعی واقعی بود! و از واقعیتی فراتر از خود، از "فقری تاریخی" خبر می‌داد؛ فقری افزون بر فقر اقتصادی و بی‌عدالتی حاکم؛ فقر فرهنگی و تاریخی ناشی از عقب ماندگی همه جانبه جامعه از حاکمیت گرفته تا پوزسیون.

شهرام نه تنها خود را مالک منحصر به فرد سازمان، بلکه میراث‌دار [بخوانید میراث خوار] گذشته آن می‌دانست. در سراسر نوشته‌هایش از ده سال سابقه مبارزاتی (۴۴ تا ۵۴) که چهار سال آن مبارزه خونین مسلحانه بود (۵۰ تا ۵۴) نام می‌برد؛ سابقه‌ای که در آن نقش چندان نداشت.

به شماری از این دعای توجیه کنید:

• "... ما واقعیتی را که در طی ده سال عمل انقلابی در عبور از سنگلاخ‌ها و طی

فراز و نشیب‌های سیاسی - تشکیلاتی - نظامی و ایدئولوژیک درک کرده‌ایم، برای آنان که یک عمر از عمل انقلابی فاصله گرفته‌اند قابل درک نخواهد بود... (۹)

● ... ما تنها به اعتبار ده سال کار انقلابی در شکل‌های مختلف و سرانجام دو سال مبارزه ایدئولوژیک توانسته بودیم علیه گرایش‌های انحرافی گوناگون و نقطه‌نظرات توجیه‌کننده آن مبارزه‌ای سخت را هدایت کرده و مقاومت‌های ارتجاعی و فرصت‌طلبانه را در درون سازمان درهم بکوییم. (۱۰)

● ... انتشار این بیانیه (بیانیه اعلام مواضع) نشان‌دهنده پاسخ ما به آن وظیفه انقلابی... و حقایقی است که در جریان دو سال مبارزه بی‌امان ایدئولوژیک، چهار سال شرکت در مبارزه مسلحانه و ده سال تجربه کار مخفی - سازمانی برای ما روشن شده است. (۱۱)

پرچمدار با هر فرد و هر فکر مخالفی از موضع بالا و په‌نام "سازمان و تشکیلات" مقابله می‌کرد (نمونه برخورد با علیرضا سیاسی که بعداً توضیح خواهم داد). او مناسبات و اهرم‌های تشکیلاتی را به خدمت خویش در آورده بود. در چنان شرایط و در چنین سازمانی، "فرد" همیشه مقهور است، از این رو مجید تأکید می‌کرد که "ما هم باید جمع و جریان خود را به وجود آورده و آن‌گاه مانند دو "جمع" حقوق برابر با آنها برخورد کنیم. "در واقع مخفی‌کاری، به منظور جمع‌آوری یاران و مبارزان آواره و پراکنده شده، امری بود که از سوی پرچمدار و انحصارطلبی او بر ما تحمیل شد. ما اقدامات دیگر، مانند اعلام موجودیت و علنی کردن مواضع مان را موقوف به ایجاد جمع و جریان خاص خود کرده بودیم.

■ از تلاش‌های هسته اولیه سه نفره تان گفتید که با پاسخ مثبت روبرو شد. از لحاظ نظری هم به پاسخ مجید به مقاله "پرچم" اشاره کردید، آیا این نوشته در درون سازمان مانند نشریه‌های داخلی انعکاس پیدا کرد؟

□ خیر، این پاسخ هیچ‌گاه در هیچ‌یک از ارگان‌ها و نشریه‌های سازمان منعکس نشده و اشاره‌ای نیز به آن نشد. پاسخ به مقاله "پرچم..." در شرایطی نوشته شد که گروه ما همزمان زیر ضرب پرچمدار و خانه‌گردی‌های شبانه ساواک بود. پاسخ "پرچم..." در شرایطی نوشته شد که مجید به کارگری فرستاده شده بود. من و مرتضی

**پرچمدار خود را نماینده  
منحصر به فرد پرولتاریا  
می‌دانست و به کمتر از نقشی  
مشابه لنین در انقلاب اکتبر  
روسیه قانع نبود. او خود را  
بیانگر و سخنگوی "عینیت  
تاریخی پرولتاریا" می‌دانست  
و تحولی را که به راه انداخته  
بود نه تمایل به اصطلاح  
روشنفکرانه که "پاسخ به  
ضرورتی تاریخی" می‌دانست  
این که بر کسی در زندان یا در  
اتاق‌های در بسته خانه‌های  
تیمی با تأخیری ۷۰-۶۰ ساله  
آیه‌های قدیمی و تکراری،  
وحی و نازل شود و او چنان  
احساس رسالت و پیامبری  
تاریخی کند که گمان برآید  
آیه‌های زمینی او "انعکاس  
تحولات زیربنایی جامعه"  
است، البته بیشتر به شوخی  
و طنز می‌ماند، اما نه از سنخ  
طنزهای معمولی؛ "طنزی تلخ  
با سرانجامی خونین" حوادث  
بعدی نشان داد که ماجرا  
شوخی هم نبود! واقعی واقعی  
بود! و از واقعیتی فراتر از خود؛  
از "فقری تاریخی" خبر می‌داد؛  
فقری افزون بر فقر اقتصادی و  
بی‌عدالتی حاکم؛ فقر فرهنگی  
و تاریخی ناشی از عقب‌ماندگی  
همه‌جانبه جامعه؛ از حاکمیت  
گرفته تا اپوزیسیون**

خلع سلاح شده، خانه‌های مخفی و پایگاهی ما، مصادره و محل تردد عناصری مانند بهرام آرام، وحید افراخته و محسن خاموشی شده بود، در عین حال به کار سازماندهی یاران نیز مشغول بودیم. ما از همه سو تحت فشار بودیم. پرچمدار به گمان خود آخرین مقاومت‌ها را در هم شکسته و می‌رفت تا با جلوس بر کرسی رهبری سازمان، تاج رهبری

پرولتاریا را خود بر سر خویش گذارد. (۱۲)

ماننا به تجارب و نقض عهدهای پیشین با اطمینان می‌دانستیم که چنین نوشته‌ای هرگز در سازمان منعکس نخواهد شد. ما آن را در روابط درون گروهی خود مطالعه کرده و مضامین آن را با افراد دیگر در میان می‌گذاشتیم. به یاد دارم که نسخه‌ای از آن را همراه با مقاله "پرچم..." به زندانیانی که تازه از زندان آزاد شده بودند (از جمله فرهاد صفا، محمد اکبری و...) دادیم. این کار بعدها یکی از چند دلیل خیانت مجید شد. (۱۳) پرچمدار نه از تحولات درون سازمان مطلبی به آنها گفته بود و نه حتی مقاله "پرچم" را، که اعلام تغییر ایدئولوژی در درون سازمان به آنها داده بود.

■ در گفت‌وگوی پیشین بخش‌هایی از مقاله "پرچم" را گفتید. می‌دانم که یادآوری و بازگویی آن روزها و ایام "تلخ‌تر از زهر" و آن شرایط سهمگین برای شما چقدر دردناک است. همچنین می‌دانم، یادآوری آن نوشته‌ها و گفته‌ها پس از گذشت سال‌های طولانی، بسیار سخت است، با این همه برای ثبت در تاریخ، هر آنچه را از آن مقاله به یادتان مانده بر ایمان بازگو کنید.

□ نام اصلی مقاله "پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته‌تر سازیم" است که جهت اختصار در گفت‌وگو آن را "پرچم" و یا "مقاله پرچم" می‌نامم؛ نویسنده آن هم محمدتقی شهرام بود. همان‌طور که اشاره کردید پیش از این درباره این مقاله صحبت کردیم. در فاصله دو گفت‌وگو، من به منابع دست اولی درباره این مقاله دست یافتم که به گمانم به‌طور کامل آن را منعکس می‌کند. منابع من در مورد هر دو نوشته، هم "پرچم" و هم "جوابیه پرچم" از این قرار است:

الف - نوشته‌های جریان مارکسیستی که در همان سال و سال‌های بعد منتشر شد.

ب - محفوظات و شنیده‌ها از کسانی که در آن سال‌ها مستقیماً درگیر ماجرا بودند.

در مورد محفوظات هم این توضیح ضروری است که من در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۴، یعنی ده روز پس از شهادت مجید و اسارت مرتضی صمدیه لباغ دستگیر شدم. تا ۶ مرداد ۵۴ و دستگیری وحید افراخته با صمدیه در یک سلول بودیم (در این باره بیشتر خواهم گفت). پس از دستگیری افراخته و آغاز همکاری همه‌جانبه‌اش با ساواک، که تا بازجویی از صمدیه، من و

شماری دیگر پیش رفت، از آنجا که هیچ امیدی به زنده ماندن نداشتیم، اطلاعات خود از این ماجرا را به هم سلولی‌های مورد اعتماد (از جمله عباس داوری) گفتم تا حقایق با مرگ احتمالی من دفن نشده و از بین نرود. نمی دانم، بد و یا خوب حادثه، باعث شد من از تیغ اعدام نجات پیدا کرده به بند ۲ زندان اوین منتقل شوم. رهبران و کادرهای مجاهدین از جمله مسعود رجوی، موسی خیابانی، عباس داوری، احمد حنیف نژاد هم آنجا بودند.

در اوین قرار شد کسانی که از ماجرا جان به در برده‌اند، دانسته‌های خود را که زمان زیادی از آن نمی گذشت مکتوب کنند. آن اطلاعات توسط مسعود رجوی به صورت کتابی در زندان تنظیم شد (البته مخفیانه). این کتاب پس از انقلاب با عنوان "تحلیل آموزشی بیانیه اپور تونیست‌های چپ‌نما" منتشر شد، بنابراین بخش عمده اظهارات من مبتنی بر مستندات است و بخش دیگر محفوظاتی است که گرچه عبارات صددرد نیست، اما "مضمون" کاملاً درست و دقیق است.

بی‌مناسبت نیست، گریزی نیز به سال‌های نزدیک بزمن و تأکید کنم که رجوی، متأسفانه با وجود نقد رفتار و کردار تقی شهرام، از او و سرنوشتش و سرنوشتی که او بر سازمان تحمیل کرد هیچ نیاموخت. ایشان نیز همانند شهرام با بر باد دادن فرصت‌های طلایی و تاریخی، به جای دموکراتیزه کردن سازمان بسته مجاهدین، در قالب حزب و تشکیلاتی ملی و دموکراتیک، سازمان را به ورطه دیگری از "جنس" ورطه تقی شهرام افکند.

همسانی در هدف باعث همسانی در روش نیز شد، چنان که رجوی نیز ناگزیر همانند تقی شهرام به "انقلاب ایدئولوژیک درونی" متوسل شد. تقی شهرام سلطه انحصاری و بلامنازع خود را "تحول و مبارزه ایدئولوژیک" نام نهاد و مسعود رجوی همین هدف را، با کلمات و فرهنگ لغاتی دیگر "انقلاب ایدئولوژیک" درونی نامید. بدین سان رجوی با وجود نوشتن کتابی در دروش، منش و سبک کار تقی شهرام، به باز تولید او پرداخت. من خواندن این کتاب را به همگان توصیه می‌کنم، گرچه گزارشی است از درگیری و تغییرات درون یک سازمان سیاسی-نظامی در سال‌های پیش از انقلاب، اما از خلال آن می‌توان به چرایی سرنوشت کنونی سازمان مجاهدین خلق پی برد و نکاتی درس آموز در مورد تحولات امروز میهنمان

**مسعود رجوی، متأسفانه با وجود نقد رفتار و کردار تقی شهرام، از او و سرنوشتش و سرنوشتی که او بر سازمان تحمیل کرد هیچ نیاموخت. ایشان نیز همانند شهرام با بر باد دادن فرصت‌های طلایی و تاریخی، به جای دموکراتیزه کردن سازمان بسته مجاهدین، در قالب حزب و تشکیلاتی ملی و دموکراتیک، سازمان را به ورطه دیگری از "جنس" ورطه تقی شهرام افکند**



تقی شهرام

رامشاهده کرد.

سعی من بر این است که قسمت‌هایی از مقاله پرچم و پاسخ متناظر به آن بخش را از جوابیه مجید بیاورم. نقل هر چه بیشتر مستندات در عین حال نشان‌دهنده ادبیات سیاسی و "توهم افسار گسیخته" حاکم بر او نیز هست. باشد تا نسل‌های کنونی و آینده میهن، با درس آموزی از آنچه بر مارفت، راه مبارزه سیاسی و مدنی خویش برای ایرانی مستقل، آزاد و آباد را با دوری هر چه بیشتر از چنان روش‌هایی دنبال کنند.

**۱- تغییر سمت تدریجی از بازسازی خصلتی به جانب مباحث فلسفی**

در "پرچم" آمده است: "وقتی که مادر یکسال و نیم پیش مبارزه ایدئولوژیک را به عنوان

اصلی‌ترین محتوای آموزش این مرحله مطرح ساختیم آنچه بیشتر و در واقع همه آنچه در ابتدا مد نظر ما بود پرداختن به آن سری از معایب و اشکالاتی بود که به نظر ما مستقیماً از زندگی طبقاتی مادر گذشته و ترکیب روشنفکری سازمان ناشی شده و طبیعتاً بر عمل سیاسی و تشکیلاتی ما اثر سوء می گذاشت." (۱۴)

سپس می‌افزاید: "...مبارزه مزبور بنا به خصیصه انقلابی‌اش در این محدوده متوقف نشد و سرانجام کل ایدئولوژی سازمان را در یک روند صادقانه در بر گرفت، به طوری که که مامی توانیم با قاطعیت تمام ورود به یک دوره تحول کیفی جدید در مبارزه ایدئولوژیک را که خصوصیت متمیزه آن مبارزه اصولی با رویناها و افکار ارتجاعی، اصول و مبانی ایدئولوژی‌های غیر پرولتری متعلق به طبقات رو به انحطاط جامعه است را اعلام داریم..." (۱۵)

**مجید در پاسخ نوشت:**

"۱- مبتکر این طرح شما نبودید. محمود شامخی و رضارضایی بودند.

"۲- هدف جمع‌های "بررسی و تصمیم" نه مبانی فلسفی ایدئولوژی، که بررسی نقاط ضعف تشکیلاتی-سیاسی و خصلتی افراد در مسیر سازماندهی بهتر و شتاب دادن به مبارزه مسلحانه بود.

"۳- شهادت شامخی و سپس رضارضایی و مشکلات متعاقب آن برای سازمان، انجام این امر را به تعویق انداخت. ۴- در تابستان ۵۲ و پس از شهادت رضا و به منظور جلوگیری از انتقال ضربه به کل سازمان، تشکیلات به صورت سه شاخه مستقل سازماندهی شد. در سازماندهی شاخه نقش مرکزیت و مسئولین شاخه از آنچه که بود هم

بیشتر می‌شود. ۵- شما با نقض قرار مرکزیت مبنی بر عدم انتقال نقطه نظرات جدید به افراد شاخه، تاحل نهایی آن در مرکزیت و با سوءاستفاده از اختیارات تشکیلاتی در شاخه خود، نظرات خود را به عنوان نظرات سازمان آموزش دادید. ۶- شما با اهرم‌های تشکیلاتی "بازسازی خصلتی و تشکیلاتی" را به سوی "مباحث فلسفی" تغییر جهت دادید. ۷- به این ترتیب، "تحولات بنیادی" که شما عنوان می‌کنید به کمک اتوریته (اقتدار)

تشکیلاتی و سوءاستفاده ناصداقانه از سازماندهی شاخه‌ای پیاده شد. شما مبارزه‌ای که صرفاً در ابعاد سیاسی-تشکیلاتی و خصلتی (۱۶) و به منظور ایجاد فضای مناسب برای کار تئوریک شروع شده

بود را آگاهانه و با یک پیچ ظریف بدون این که دیگران را در جریان امور قرار دهید... به سوی مبارزه علیه مکتب کشاندید."

پرچمدار درستی نظر مجید را این چنین تأیید می‌کند: "ما فهمیده بودیم که باید قدم اول با استحکام و جسارت کاملی از طرف خود ما برداشته شود. آن وقت لازم بود که با هشیاری فوق‌العاده‌ای مسیر حوادث و پدیده‌هایی را که به دنبال این حرکت در مقابل سازمان و سیاست جدید او قرار می‌گرفتند تعقیب [بخوانید تعیین] کرده و با آن برخورد فعال کنیم." (۱۷)

## ۲- حمله به رهبری گذشته سازمان بخصوص رضارضایی

به منظوری اعتبار کردن ایدئولوژی هم‌راه با جابه‌جایی‌های تشکیلاتی

در این باره در "پرچم" چنین آمده است: "بهر امانداختن جریان انتقادی از شیوه‌های رهبری گذشته و همچنین به دنبال آن اجرای سازماندهی جدید بر اساس ایجاد شرایط مساعد جهت پیاده کردن مبارزه ایدئولوژیک در تئوری و عمل، اقداماتی بود که سرعت اولیه لازم را به جریان کار می‌داد." (۱۸)

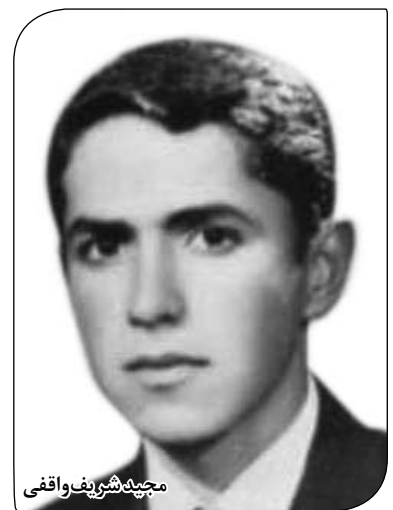
مقصود از "رهبری گذشته" کسی نیست جز رضارضایی در جای دیگر نیز رهبری رضارضایی با این عبارات مورد حمله قرار می‌گیرد: "...بدترین ضعف هادر کادر رهبری سازمان از شهادت احمد تاشهدادت رضا... این نیز یعنی خود رضا.

■ نوشته‌ها به اندازه کافی گویاست، اما چرا رضا رضایی، کسی که در بحرانی‌ترین شرایط پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ توانسته بود سازمان را رهبری کرده و از نابودی نجات دهد، این گونه مورد حمله و انتقاد قرار می‌گیرد؟

□ رضا رضایی با وجود فرار پریهاوی شهرام از زندان ساری در ۱۵ اردیبهشت ۵۲، به عنوان عضو مرکزیت پیش از ضربه شهریور ۵۰، از نقطه ضعف‌ها و انتقادات وارد بر شهرام خبر داشت. رضا تأکید داشت که "تقی شهرام تاحل مسائل خصلتی و شخصی‌اش نباید وارد کادر رهبری سازمان شود." او این موضوع را به افراد مختلف از جمله بهرام آرام گفته بود. رضا تا زمانی که زنده بود مانع از ورود شهرام به مرکزیت شد. تنها پس از شهادت رضادر ۲۵ خرداد ۵۲ بود که پای پرچمدار به مرکزیت رسید. با این همه، "زخم" ناشی از "توصیه رضا" هیچ‌گاه خوب نشد. او هر کجا که

توانست در بی‌اعتبار نمودن رضارضایی تلاش کرد، از به‌راه انداختن جریان انتقادی علیه شیوه رهبری رضا، البته پس از شهادت او گرفته تا بیان عباراتی مانند "...بدترین ضعف هادر کادر رهبری سازمان از شهادت احمد تاشهدادت رضا..." در همین مورد چند نمونه دیگر قابل توجه است:

● شهرام، با دادن اعلامیه در مورد شهادت رضا و تجلیل از نقش او، به بهانه "مقابله با شخصیت پرستی" مخالفت کرد. تنها پس از اوج گرفتن تبلیغات داخلی و بخصوص خارجی درباره رضا و تحت فشار بدنه تشکیلات، به صدور



مجید شریفی واقفی

همسانی در هدف، همسانی در روش را باعث شد. چنان که رجوی نیز ناگزیر همانند تقی شهرام به "انقلاب ایدئولوژیک درونی" متوسل شد. تقی شهرام سلطه انحصاری و بلامنازع خود را "تحول و مبارزه ایدئولوژیک" نام نهاد و رجوی همین هدف را، با کلمات و فرهنگ لغاتی دیگر "انقلاب ایدئولوژیک" درونی نامید. بدین سان رجوی با وجود نوشتن کتابی در رد روش، منس و سبک کار تقی شهرام، به باز تولید او پرداخت

اطلاعیه آن هم بانسبتی بسیار محدود اقدام شد. ● در اثر خواست اعضای سازمان، قرار می‌شود که خاطرات، نامه‌ها و سروده‌های رضا منتشر شود. پرچمدار با این کار مخالفت می‌کند. سرانجام نیز عمده اسناد و دست‌نوشته‌های مربوطه را از بین می‌برند.

وقتی تئوری "هدف وسیله را توجیه می‌کند" در خدمت انتقام‌گیری و تمایلات جاه‌طلبانه شخصی قرار گیرد، وقتی هدف "رهایی پرولتاریا کبیر" و "انقلاب رهایی‌بخش طبقاتی" در "بزنگاه تاریخی خویش" اعلام شود چه باک از چند جان ناقابل! و چند! دروغ ناچیز و هتک حرمت فردی و انسانی.

- به‌راه انداختن جریان انتقادی از شیوه‌های رهبری گذشته دقیقاً در این راستاست.

- دیگر هدف بی‌اعتبار کردن رهبری گذشته، حمله به بنیادهای عقیدتی سازمان است.

با این همه، حملات و انتقادات به رهبری گذشته سازمان، به تنهایی به نفسی اعتقادات نمی‌انجامد، چرا که ساختار و پایه‌های سازمان بر ایدئولوژی دیگری غیر از تفکر پرچمدار نهاده شده است. ابزار دیگری مانند جابه‌جایی تشکیلاتی، با عنوان "...سازماندهی جدید جهت ایجاد شرایط مساعد برای پیاده کردن مبارزه ایدئولوژیک در تئوری و عمل..." لازم است.

از این روشن‌تر می‌شود؟

۳- خود کردن شخصیت اعضا و منتقدین با

عناوین گوناگونی چون اندویدالست‌خصل و ناب یکی از شیوه‌های از بین بردن "مقاومت" حملات شدید و موهن بر سر نقایص (داشته و یا نداشته) افراد است. حملات از موضع تشکیلات و با چنان شدت و حدت باید انجام گیرد که قدرت مقاومت و برخورد فعال "فرد" با مسائل از جمله مسائل ایدئولوژیک از او سلب شود.

موارد متعددی پیش آمد که فرد تحت برخورد، به‌راستی دارای آن نقاط ضعفی که به خاطر آن مورد حمله قرار می‌گرفت نبود، اما از آنجا که "سازمان" این مطلب را می‌گفت جای چون و چسرا نبود. این افراد چنان به همه چیز خود شک می‌کردند که گاه عیب و نقص نداشته‌را می‌پذیرفتند و گاه برای حفظ مواضع، ناصداقانه انتقادات را قبول می‌کردند. نتیجه فاجعه‌بار موارد فوق چند ماه بعد در سلول‌های کمیته مشترک ساواک نشان داده شد.

نمونه‌های فراوانی بود که غرور و خودخواهی فرد به شدیدترین نحو کوبیده می‌شد و در نهایت مسئله به روحیه اندیویدوالیستی ناشی از مذهب منسوب می‌شد. منفعت طلبی فرد در جریان امور به دیدگاه ایدئولوژیک او درباره سود و زیان (بهشت و جهنم) ارتباط داده می‌شد و نگاه پاترنالیستی به نقش مردم، به رابطه پیامبران و توده‌ها ارتباط داده می‌شد.

"پرچم" در وصف نیروهای مذهبی سازمان می‌نویسد: "اینان کسانی هستند که توده‌ها را بسان رهمه‌ها و گوسفندانی می‌دانند که تنها با کیش چوپانان حرکت می‌کنند (اشاره به نقش انبیا)... اینها به مثابه اندیویدوالیست‌های خلص جریان جبری و ضروری (تحول) را به افراد نسبت می‌دهند و می‌گویند اگر فلان رفیق می‌بود فلان مسئله به فلان شکل صورت نمی‌گرفت..."

"پرچم" مدعی می‌شد که نیروهای مذهبی با انگیزه‌های اندیویدوالیستی و کاسیکارانه فردی از جمله طمع بهشت و ترس از جهنم به مبارزه کشیده می‌شوند. او همین اتهام را به مجاهدین می‌زد.

**مجید در جوابیه پرچم نوشت:** "... شما مجاهدین را متهم می‌کنید که انگیزه مبارزاتی آنها مسئله بهشت و جهنم است و می‌خواهند با کشته شدن به بهشت برسند و این برداشتی اندیویدوالیستی از مبارزه است. ما جواب می‌دهیم که از نظر مجاهدین رسیدن به بهشت از راه مبارزات اجتماعی در راه توده‌های محروم و در راه آنها مبارزه کردن و فدا شدن امکان‌پذیر است....

می‌پرسم آیا کسی که جانش را در راه خلق فدا می‌کند اندیویدوالیست است؟ آیا کسی که به مبارزه توده‌های طولانی مدت معتقد است و سال‌های دراز نیز در آن راه کوشش کرده اندیویدوالیست است؟

اگر بتوان چنین افرادی را اندیویدوالیست، آن هم اندیویدوالیست خلص و نساب نامید، در آن صورت عناصر فردگرایی که "خود" را محور عالم و حلال تمام مسائل و مشکلات دانسته، تحولات اجتماعی و طبقاتی جامعه را به خود و حضور خود نسبت می‌دهند چه باید بنامیم؟ [اشاره به خود پرچمدار است]

ثانیا در سراسر مقاله پرچم شما تنها یکبار و این گونه استدلال نیروهای مذهبی را نقل می‌کنید که آنها می‌گویند "اگر فلان رفیق می‌بود فلان

**رضارضایی، با وجود فرار پرهیاهوی شهرام از زندان ساری از نقطه ضعف‌ها و انتقادات وارد بر او خبر داشت. رضا تأکید داشت "تقی شهرام تا حل مسائل خصلتی و شخصی‌اش نباید وارد کادر رهبری سازمان شود." او این موضوع را به افراد مختلف از جمله بهرام آرام گفت. رضا تا زمانی که زنده بود مانع از ورود شهرام به مرکزیت شد. پس از شهادت رضا پای پرچمدار به مرکزیت رسید. با این همه، "زخم" ناشی از "توصیه رضا" هیچ‌گاه خوب نشد و او هر کجا که توانست در بی اعتبار نمودن رضارضایی تلاش کرد**

مسئله به فلان شکل صورت نمی‌گرفت"، چرا مشخص نمی‌کنید که فلان رفیق و فلان مسئله و فلان شکل کدام است؟..."

**مجید سپس می‌افزاید:** "... در دوران رضا رضایی و پس از آمدن محمود شامخی از خارج کشور، برای اولین بار تصمیم به ایجاد جمع‌های "بررسی و تصمیم" گرفته شد. بعدها در فقدان رضا و توسط شما سمت‌گیری بر خلاف توافقات اولیه به سوی مبانی مکتب و مذهب کشانده شد. اینجاست که من در مرکزیت اعلام کردم که اگر رضایی بود این مسئله بدین صورت انجام نمی‌شد."

بی‌مناسبت نیست مطلبی را که مجید در تأیید خودخواهی و فردگرایی پرچمدار برایم تعریف کرد نقل کنم؛ در یکی از جلسات مرکزیت مرکب از تقی شهرام، بهرام آرام و مجید شریف‌واقفی، مجید بی‌مقدمه خطاب به پرچمدار می‌گوید: "تو همه را به "تحلیل از خود" و "انتقاد از خود" واداشته‌ای، اما خودت تا به حال، یکبار هم که شده "تحلیل و انتقاد از خود" کوچکی نکرده‌ای! مگر انسان بی‌عیب و نقص هم، قابل تصور است و اصلاً وجود دارد؟ نکند تو انسان مطلقاً؟"

شهرام که انتظار این سخن را نداشته، در پاسخ مجید می‌گوید: "... راست می‌گویی من هم باید

از خود انتقاد بکنم."

پرچمدار پس از کمی تأمل و به اصطلاح در فکر فرو رفتن می‌گوید: "بزرگترین انتقاد وارد بر من، پیچیدگی جهان مادی و سادگی ذهن من است."

او بدین سان به جای تحلیل و انتقاد، به گفته مجید، از خود "تجلیل" می‌کند.

**۴- تواضع!! تاریخی پرچمدار همزمانی نقش تاریخی او!! با تحولات زیربنایی جامعه**

در مقاله "پرچم" پیش از آن "جزوه سبز" بارها ادعا شده بود که مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان نه یک تمایل و گرایش روشنفکرانه، بلکه ناشی از تغییر و تحولات بنیادی و زیربنایی در ساختار طبقاتی جامعه است. درست به خاطر چنین تصویری بود که تقی شهرام متواضعانه! خود را سخنگوی صادق! تحولات زیربنایی! جامعه می‌دانست.

چنین ادعای متواضعانه! ای البته کلام و عمل او را تا حد "ضرورت تاریخ و انقلاب" بالا می‌برد و کیست که جرأت ایستادگی در مقابل چرخ‌های سنگین تاریخ و مبارزه طبقاتی داشته باشد و وزیر گام‌های پرولتاریا، له و نابودنشود؟

در نشریه داخلی آذر ماه ۱۳۵۳ در "مقدمه‌ای بر اعلامیه کمیته هماهنگی انقلابی سازمان‌های چریکی امریکای لاتین" شهرام چنین می‌نویسد: "اگر چه ایدئولوژی پرولتاریا، از نفوذ و گسترش ذهنی طولانی‌ای در تاریخ ۷۰-۶۰ ساله اخیر ما برخوردار بود، اما این بار این پایه ذهنی، همگام با ایجاد و تشکیل طبقه کارگر، عینیت تاریخی خویش را باز می‌یافت...."

همان‌جایی می‌افزاید: "اگر تا سال‌های ۴۰ روشنفکر پرولتاریا نه به اعتبار وجود شرایط عینی ایجاد طبقه کارگر و لزوماً ظهور ایدئولوژی روشنفکر این طبقه، بلکه به دلیل تأثیر پذیرفتن از فرهنگ انقلابی جهانی و مبارزات انقلابی تحت رهبری ایدئولوژیک پرولتاریا امکان وجود داشت، اما در نقطه عطف چنین تحولی بنیادین، عمده‌عناصر عینی چنین تفکری هم افزوده می‌شد.

ایدئولوژی پرولتاریا که تا کنون بر زمینه‌های مساعد ذهنی در ایران حرکتی ۶۰ ساله مملو از فرازونشیب‌های گوناگون پیموده بود، اکنون عینیت تاریخی می‌یافت... تحول ایدئولوژیک ما... امری نبود که در جریان کار روشنفکرانه محفل‌های سیاسی به وقوع پیوسته باشد. این

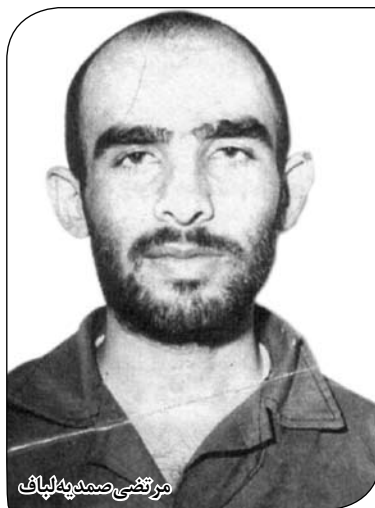
تحول در کوران مبارزه انقلابی - در شکل های مختلف آن و همگام با تحولات زیربنایی جامعه - رشد بورژوازی و ایستاده، تشدید استثمار، رشد کمی و کیفی پرولتاریا، به هم خوردن ترکیب طبقاتی جامعه و گذار به سمت ترکیب بندی جدید صورت گرفته.... (۱۹)

در "پرچم" و بعدها بیانیه اعلام مواضع... درباره چگونگی تغییر ایدئولوژی چنین آمده است: "... این حقیقت عظیم و جهانی برای ما آسان به دست نیامده است. ما نه در اثر مطالعه این کتاب یا آن جزوه، نه در اثر توصیه این فرد یا گرایش آن فرد و نه تحت تأثیر عواطف و احساسات، بلکه با عبور از کوره گذاران ده سال کار انقلابی، با فدا کردن بهترین جوانان رزمنده... با عبور از راه های پریچ و خم مبارزه بی امان ایدئولوژیک... به این نقطه رسیده ایم. از این نظر، این تجربه و این نتیجه، دیگر یک تجربه محدود و محلی و خاص یک گروه یا سازمان نیست، بلکه تجربه ای است که ریشه در بطن مبارزه انقلابی خلق ما و شاخه در تمام مبارزات انقلابی توده های زحمتکش جهان دارد...."

همان طور که می بینید تواضع به اندازه کافی است. سطحی نگری و جزمیت چنان ادعاهایی که برای هر تحول ذهنی به طور مکانیکی مابه ازای بلاواسطه طبقاتی جست و جو کند، در گوش گوینده آن پژواک (۲۰) بسیار دلنشین و طنین اندازی داشت و نو آموزان تازه الفبای مارکسیستی فرا گرفته را شور و وجدی کودکانه می داد، اما سطحی نگری چنان دعای و نظریه های من در آوردی چنان بود که پس از فرونشستن گردوغبارها و هیاهوهای اولیه، بعدها گریبان خود پرچمدار را گرفت. او این بار برای در رهبری ماندن "به خلق" تئوری رکود" پرداخت. (۲۱) **مجید در پاسخ پرچم نوشت:** "... شما طوری نوشته اید و رفتار می کنید که گویا تاریخ و پرولتاریا منتظر قدوم مبارک شما بودند تا همه مسائل یکی پس از دیگری به برکت وجود شما و سرانگشتان سحر آمیزتان حل شود. این گونه است که "زیر بنا" و "طبقات" نیز گوش به فرمان شما و تابعی از تغییر مواضع عقیدتی شما شده اند، چون شما تغییر عقیده داده اید، جامعه هم پرولتاریزه شده و طبقه کارگر هم گوش به فرمان شما شده و گسترش یافته است."

**مجید نوشت:** "... اگر شما و افعال مارکسیست شده اید و مسئله دیگری از جمله قدرت طلبی و رهبری طلبی برای شما مطرح نیست، چرا

**وقتی که تئوری "هدف وسیله را توجیه می کند" در خدمت انتقام گیری و تمایلات جاه طلبانه شخصی قرار گیرد، وقتی هدف "رهایی پرولتاریا کبیر" و "انقلاب رهایی بخش طبقاتی" در "بزن گاه تاریخی خویش" اعلام شود چه باک از چند جان ناقابل! چندان دروغ ناچیز و هتک حرمت فردی و انسانی**



سازمان مجاهدین را که به زعم شما نماینده خرد بورژوازی است به ما وانمی گذارید و سازمان پرولتاری خود را ایجاد نمی کنید و یا مثلاً با چریک های فدایی نمی روید؟...

**■ در زمان رهبری رضا رضایی روابط و همکاری های مبارزاتی میان سازمان مجاهدین و چریک های فدایی برقرار بود، پس از سلطه جریان مارکسیستی این روابط چگونه ادامه پیدا کرد؟**

□ مجید بارها به من می گفت: "... اینها با فدایی ها آیشان توی یک جوی نمی رود. مسئله این نیست که هر دو مارکسیست هستند، مسئله این است که پرچمدار می گوید؛ فدایی ها از طریق خواندن کتاب و جزوه به مارکسیسم رسیده اند و مادر "کوران و جریان عمل انقلابی".

مجید می گفت: "پرچمدار خود را نماینده جریان واقعی مارکسیستی می داند و اگر هم شعار وحدت می دهد، وحدت دیگران با او است. در وحدت پیشنهادی، او می خواهد دست بالا را

داشته باشد."

به گفته مجید: "برای پرچمدار "صرفاً" مسئله مذهب و مارکسیسم مطرح نیست، بلکه رهبری طلبی و قدرت طلبی، انگیزه اصلی است که پوشش تئوریک مارکسیستی بر تن کرده است." از روابط مجاهدین با گروه های مبارز و از جمله سازمان چریک های فدایی پیش و پس از این ماجرا پرسیدید؛ یکی از اصول مبارزاتی و استراتژی یک سازمان مجاهدین، بسیار پیش از سلطه و حتی حضور تقی شهرام "وحدت مبارزاتی در میدان عمل" و "ضرورت وحدت مبارزه ضد امپریالیستی" علیه استبداد و امپریالیسم بود. بر مبنای چنان نگرشی، میان ما و چریک ها همیشه روابط دوستانه برقرار بود. ما تجربیات و دانسته های مبارزاتی خود در زمینه های گوناگون، بخصوص تشکیلاتی، فنی، اطلاعاتی و امنیتی را مبادله می کردیم، البته می دانستیم که در میان چریک های فدایی دو نگاه و دو نگرش نسبت به مجاهدین وجود دارد:

● یک نگاه، گرچه ما را به عنوان سازمان طبقه خرده بورژوازی می شناخت، اما در عین حال معتقد بود که "در مرحله انقلاب ملی - دموکراتیک با خصیصه ضد امپریالیستی" خرده بورژوازی متحد استراتژیک پرولتاریا (یعنی خودشان) است، بنابراین برگسترش و تحکیم روابط با ما تأکید داشت.

● نگاه دیگر، که آن هم ما را سازمان طبقه خرده بورژوازی می دانست بر این باور بود که مجاهدین یک سازمان خرده بورژوازی "سنتی" و کلاسیک نیستند، بلکه دارای جاذبه های سیاسی - ایدئولوژیک و مبارزاتی اند. بنابراین این نظر، مجاهدین با ایدئولوژی التقاطی و شعارهایشان (از جمله جامعه بی طبقه توحیدی)، همراه با شرکت فعال در مبارزه مسلحانه، باعث سردرگمی پرولتاریا و نیروهای چپ شده، در پیوستن آنها به سازمان اصلی و پیشتاز پرولتاریا (یعنی خودشان) مشکل ایجاد خواهند کرد. این نظر، مجاهدین را رقیب می دید تا رفیق.

ما از همان سال های اول شروع مبارزه، از این گونه تحلیل ها باخبر بودیم، ولی بر ایمان کمترین اهمیتی نداشت. کفه ترازوی حمایت های ما همیشه سنگین تر بود و ما نسبت به این مسئله نیز غافل نبودیم. مجاهدین در میدان مبارزه و عملیات، در صحنه سیاسی و اجتماعی و جذب نیرو، در

حیطه امکانات فنی و تکنیکی، در شجاعت، خلاقیت و جانبازی و خلاصه هر آنچه برای مبارزه در آن زمان ضروری بود، کم نداشتند.

در تبادل اطلاعات و دیگر امکانات، برخلاف نظر پرچمدار، مانده از موضع خود کم بینی خرده بورژوازی، بلکه بر اساس اصول اعتقادی خود عمل می کردیم. روابط و عملکرد مجاهدین بر اساس مواضع اعتقادی، ضرورت های عینی و عملی مبارزاتی، تعیین و تعریف می شد. خوبست به چند مورد اشاره کنم:

۱- من خود شاهد چندین مورد کمک های مالی سازمان به دیگر گروه های مبارز غیر مسلمان از جمله چریک های فدایی خلق بودم.

۲- چندین مورد تماس افراد با سازمان قطع شده بود از طریق ما به سازمان متبوع خود وصل شدند.

۳- انواع دستگاه های شنود، توسط "گروه الکترونیک" سازمان ساخته شده بود. به این دستگاه ها "صامت" می گفتیم. "صامت" در حفظ امنیت و جان افراد سازمان نقش درجه اول و منحصر به فردی بازی می کرد به نحوی که رضا رضایی آن را "امکان استراتژیک" نامید. اهمیت "صامت" ده ها برابر اهمیت سلاح و مهمات بود. دستور سازمانی این بود که "تحت هر شرایطی، اطلاعات مربوط به صامت باید حفظ شود." در نتیجه برای حفظ "صامت" اگر کشته هم می دادیم، جا داشت. چنان اهمیتی باعث شده بود تا شماری از زیر مجموعه های سازمانی خودمان از وجود "صامت" خبر نداشتند. اخبار و اطلاعات به دست آمده از طریق صامت به وسیله "جزوه امنیتی" در اختیار آنان قرار می گرفت. با این همه ما بدون حسابگری و کاسبکاری و یا خود کم بینی "خرده بورژوازی!!" این امکان را در اختیار رفقای فدایی قرار دادیم.

■ ماجرای فرار اشرف دهقانی از زندان قصر و نقش سازمان در این مورد را فراموش کردید!

□ خیر فراموش نکرده بودم، این نیز یکی از نمونه های معروف است که باید کمی بیشتر درباره آن صحبت کنم، بخصوص که خوشبختانه خانم اشرف دهقانی هنوز زنده هستند.

ماجرای این فرار بود که در نوروز ۱۳۵۲، در بند زنان ملاقات ها "حضوری" (به صورت رفتن ملاقاتی ها به داخل زندان) بود. در ملاقات ها مشخص شد که کنترل امنیتی بسیار

کم است، به طوری که می شد فرار کرد. در این ایام ناهید جلال زاده، از خواهران سازمانی (همسر محمدرضا سعادت) در بند زنان زندان قصر بود. اشرف دهقانی، شهین توکلی و رقیه دانشگری از چریک های فدایی نیز در همان بند بودند. ناهید جلال زاده موضوع را با اشرف دهقانی در میان می گذارد و قرار می شود دو نفری در طرح فرار شرکت کنند. ناهید جلال زاده، در ملاقات، موضوع را با صدیقه رضایی که آن ایام هنوز مخفی نشده بود، در میان می گذارد. پس از آن، تمام اقدامات توسط صدیقه رضایی و خانواده های هوادار مجاهدین، سازمان داده می شود. (۲۲)

طرح ساده ولی ابتکاری بود. شماری از خواهران علنی مرتبط با سازمان در زیر چادرهای خود چادر و کفش های اضافی می بردند. در آن ایام کنترل بدنی صورت نمی گرفت. قرار بود با هماهنگی های لازم خانواده های ملاقات کننده فضا را شلوغ کرده و سرنگهبانان را با صحبت گرم کنند، سپس ناهید و اشرف با چادر و کفش های از پیش آماده شده همراه با ملاقات کنندگان از زندان خارج شوند.

در روز موعود، قضایای طبق برنامه پیش می رود. هر دو چادر به سر در حال خارج شدن بودند که ناهید جلال زاده مورد توجه و سوء ظن یک نگهبان قرار گرفته و متوقف می شود. اشرف چند قدمی جلوتر از ناهید بود. او با حمایت و پشتیبانی خانواده های

موارد متعدد پیش آمد که فردی تحت بر خورد به راستی دارای آن نقاط ضعفی که به خاطر آن مورد حمله قرار می گرفت نبود، اما از آنجا که "سازمان" این مطلب را می گفت جای چون و چرا نبود. این افراد چنان به همه چیز خود شک می کردند که گاه عیب و نقص نداشتن را می پذیرفتند و گاه برای حفظ مواضع، ناصداقانه انتقادات را قبول می کردند. نتیجه فاجعه بار موار د فوق چند ماه بعد در سلول های کمیته مشترک ساواک نشان داده شد.

مجاهدین به حرکت خود ادامه می دهد. با شلوغ کردن شماری از خانواده ها، او همراه آنان به سوی در اصلی می رود. در آنجا نیز خانواده ها دور او را گرفته با مشغول کردن نگهبانی او را به بیرون از زندان می رسانند. مأموران تابیایند و بجنبند اشرف دهقانی از زندان فرار کرده بود (۵ فروردین ۱۳۵۲). تا این ایام، سازمان چریک های فدایی از ماجرا بی خبر است. اشرف دهقانی، مدتی مهمان هواداران مجاهدین در شهرهای گرگان، تهران و مدتی نیز میهمان مهمترین خانه پایگاهی مجاهدین بود. او سپس توسط رضارضایی به چریک ها وصل شد.

یک سال پس از این ماجرا، خانم دهقانی یکبار دیگر نیز در پی ضربه ششم اردیبهشت ۱۳۵۳ ساواک به چریک های فدایی و قطع شدن ارتباطش، از طریق امکانات علنی مجاهدین و از جمله مادر معصومه شادمانی (کبیری) دوباره به سازمان متبوع وصل می شود.

دو سال پس از این فرار، در پی دستگیری وحید افراخته (تکامل!! یافته بعدی و قاتل شریف واقفی) و خیانت آشکار او شماری از کسانی که در این فرار دست داشتند لو رفته و دستگیر می شوند. عفت محمدی (همسر مجاهد محمد محمدی)، مادر معصومه شادمانی (کبیری)، حلیمه خراسانی، مهدی اسماعیل پور، حسن محمدی، هاشم خراسانی، شهبان اردکانی، جعفر اردکانی، تقی نجفی، طاهره قره داغی و بالاخره حسین خراسانی که نقش تعیین کننده ای در این ماجرا داشت از این زمره اند.

■ حال پیردازیم به مناسبت دو سازمان پس از سلطه تقی شهرام.

□ گروه الکترونیک (۲۳) سوای تجهیزات پیشین، "صامت" های جدیدی ساخته بود. "صامت" های نسل اول، شنود تیم های عملیاتی کمیته مشترک و ستاد فرماندهی آنها بود که بسیار مؤثر بود، اما با دستگاه های جدید ما می توانستیم تیم های "تعقیب و مراقبت"، مکالمات و تلفنگرام ها و گزارش روزانه مناطق شش گانه ساواک تهران و حتی مکالمه های تلفن - بی سیمی مقام های درجه اول کشور مانند مکالمه هویدا با مجیدی رئیس سازمان بر نامه و یا مکالمه تلفنی دکتر اقبال و شماری از مکالمه های تلفن - بی سیمی مقامات دربار را شنود البته ضبط کنیم.

دستگاه های شنود جدید؛ "صامت های نسل



دوم" و بعد هم "نسل سوم" حجم عظیمی از اطلاعات دقیق را در اختیار ما می گذاشت. حجم و دقت اطلاعات چنان بود که برای منتشر کردن آن مجبور می شدیم بخش هایی را مخدوش کنیم تا ساواک به منابع اطلاعاتی ما شک نکند (این یکی از وظایف من در گروه الکترونیک بود). به کمک "صامت" های جدید ما همیشه چند قدم جلوتر از ساواک و کمیته ضد مشترک خرابکاری بودیم، چون اطلاعات تعقیب و مراقبت بعدها به تیم های عملیاتی داده می شد.

حوالی فروردین ۵۴، "شنود" مانشان می داد که یک تیم از فداییان مستقر در کرج، در تور تعقیب و مراقبت گسترده ساواک هستند، از آنجا که ما (من و صمدیه) می دانستیم سازمان تجهیزات شنود را در اختیار فدایی ها هم گذاشته، از این که آنها نسبت به تعقیب و مراقبت خود بی اطلاعند، تعجب کردیم. من شخصاً مسئله را با مجید در میان گذاشتم و او با لبخندی بسیار تلخ و فراموش ناشدنی گفت:

"... این هم از خصایص خرده بورژوازی ماست که در راستای وحدت و مبارزه ضد امپریالیستی همه امکاناتمان را در اختیار فدایی های ما گذاشتیم، ولی پرچمدار چون در مقابل رفقای پرولتر و هم مسلک خود "احساس مسئولیت خرده بورژوازی" ندارد احتیاجی هم برای کمک به آنها نمی بیند...."

مجید تأکید کرد: "پرچمدار می گوید چون فدایی ها در نگهداری صامت نوع اول کوشا نبوده اند دستگاه های جدید را به آنها نداده ایم، اما به نظر من مسئله بیش از این است. او می خواهد در مناسبات با فدایی ها دست بالا را داشته باشد."

شهید حسن ابراری، که او نیز از تصفیه شدگان بود، بعدها در زندان اوین همین ماجرا را چنین تعریف کرد: "... من وقتی مطلع شدم که سازمان، اطلاعات امنیتی و دستگاه های جدید شنود را به فدایی ها نداده، به فرد رابط سازمان اعتراض کردم. او بعدها جواب آورد که "چون آنها پورتونیست هستند اطلاعات را به آنها نمی دهیم." (این سخنان پس از متلاشی کردن روابط ما و تصفیه های خونین است).

■ خواهش می کنم ادامه مقاله "پرچم"، ساختار و تقسیم بندی های آن را بیان کنید.

□ مقاله پرچم در آذر ماه ۱۳۵۳ در نشریه داخلی سازمان منتشر می شود. ساختار نوشته چنین است:

۱- چرایی و ضرورت مبارزه ایدئولوژیک درونی

۲- سابقه ماجرا؛ تشکیل جمع های بررسی و

تصمیم

۳- بررسی انواع گرایش های انحرافی در درون سازمان

۴- تقسیم بندی و اولویت گذاری برای برخورد با جریان های انحرافی

۵- یکسال مبارزه ایدئولوژیک

۶- گزارش برخورد با یک جریان انحرافی و نتایج حاصل از آن

۷- تعیین دستور کار و مضمون مبارزه ایدئولوژیک برای مرحله کنونی

\*\*\*

پرچم، سه جریان انحرافی را به شرح زیر می شمارد:

۱- جریان دگماتیسم مذهبی

۲- جریان نیهیلیستی و پوچ گرایانه. (گاه ماژریالیسم مبتدل هم خوانده می شد)

۳- جریان اپور تونیست چپ نمای سلطه طلب (۲۴)

سپس به مشخصات هر یک می پردازد و در باره جریان دوم یعنی جریان پوچ گرایانه و نیهیلیستی می نویسد: "... این جریان با پاسویزیم (انفعال) تشکیلاتی مشخص می شود. اینان کسانی هستند که با گرایش های روبنایی طبقات روبه زوال به

مبارزه کشیده شده اند. با فرو ریختن آن انگیزه ها و سخت تر شدن شرایط مبارزه از سمت گیری به سوی مبارزه پرولتاریا خودداری کرده اند. اینان بی عملی خود را در پوشش شعار های ماتریالیستی

توجه می کنند. افراد این جریان به نوعی جبرگرایی و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

و ماتریالیسم مبتدل گرفتار شده اند، انتقادی

نمی کنند تا انتقادی نشوند، از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کنند، با ضعف های خود سازش می کنند و در این راه حتی به توجیه کاری و مواضع عدم صداقت نیز سقوط می کردند، برای نمونه به فردی از این جریان مسئولیتی در یک شهرستان پیشنهاد شده بود و او انواع توجیحات از قبول آن خودداری می کرد. آخر کار نیز مسائل امنیتی را مطرح کرد که اگر من به فلان شهرستان بروم اطلاعاتم زیاد می شود. اینها همان ماتریالیست های مبتدلی بودند که حداکثر وقایع را تفسیر می کردند، ولی از تغییر خبری نبود."

"پرچمدار"، فرستادن این افراد به کار تولیدی و کارگری را وسیله ای برای کسب صلاحیت مبارزاتی توسط آنان می دانست: "کسانی که به علل گوناگون منافعی در حفظ وضع موجود داشته و گرایش های انحرافی عمیق تری که مستلزم یک دوره آموزش در جریان کار تولیدی و توده ای بود، داشتند از تمام مسئولیت های خود خلع شده و تا کسب صلاحیت های لازم و با نظارت و آموزش سازمان به کار تولیدی فرستاده شدند."

"پرچم" درباره جریان نیهیلیستی می نویسد: "... با این که هنوز در گوشه و کنار آثار و عوارضی از خود بروز می دهد، اما خود بالذاته هر آینه در کنار گرایش اول و سوم قرار نگیرد نمی تواند حالت فعالی به خود گرفته و نیروی قابل توجهی را تشکیل دهد..." (۲۵)

پرچم سپس به جریان انحرافی دیگر "اپور تونیست چپ نمای سلطه طلب" پرداخته و چنین می نویسد: "... در این زمان بود که ماهیت ضد انقلابی و مضمون اساساً ضد تشکیلاتی برخی موضع گیری ها، برخی نظرات و پیشنهادات که گاه حتی در قالب انتقادات خوش آب و رنگ و به اصطلاح قاطعانه و انقلابی درمی آمد به مرور روشن گشت...."

پرچم می نویسد از آنجا که این جریان؛ افعال بود، ۲- تحت پوشش چپ انتقادات خود را وارد می کرد، ۳- کادرها و توده های سازمانی را نسبت به رهبری دچار تردید و بدبینی می کرد و ۴- در کوتاه مدت خطری فوری داشت، یک سال پیش به عنوان تهدید اصلی مرحله مبارزه ایدئولوژیک شناخته شد.

بخش عمده مقاله پرچم به گزارش برخورد با این به اصطلاح جریان اختصاص دارد.

■ مقصود شهرام از عبارات فوق چیست؟

□ خلاصه‌ای از به اصطلاح جریان پوپر تو نیسم  
چپ‌نمای سلطه طلب: علیرضا سیاسی آشتیانی  
از اعضای حزب ملل اسلامی و سپس "حزب الله"  
پیش از انقلاب بود. او پس از ضربه شهر یور ۵۰ به  
سازمان مجاهدین پیوست و در عملیات متعدد  
نظامی شرکت کرد و به مدارهایی از مسئولیت  
تشکیلاتی رسید. او در این ایام در شاخه تقی شهرام  
و بامسئولیت او قرار دارد. سیاسی انتقادی به سازمان  
و مسئول خود (تقی شهرام) می نویسد. او سازمان  
را به خاطر "دوری از توده ها" و رفیق مسئول را  
به خاطر داشتن "روحیه سلطه طلبی و پاترنالیستی" و  
"زندگی مرفه" مورد انتقاد قرار می دهد و مثال هایی  
نیز در تأیید انتقاد خود می آورد. سیاسی در انتقاد  
از شهرام، "غرور" پاترنالیسم"، "تحقیر توده ها و  
کادر ها" "یکه تازی مرکزیت جدید" را مورد انتقاد  
قرار می دهد. (۲۶) سیاسی خواسته بود که "شورایی  
مرکب از مسئولین سازمان، مرکزیت را تحت  
کنترل و حسابرسی قرار دهد."

او "پیشنهاد کرده بود که" هر سه ماه یکبار  
جلساتی از افراد شاخه ها تشکیل شود که هم به  
اصلاح سبک کار و نارسایی ها و تبادل فکری  
بپردازد و هم از مرکزیت در قبال وظایف  
همانگی و مسائلی که به هر ترتیب به کار اصلی  
سازمان مربوط می شود حسابرسی شود. (۲۷)

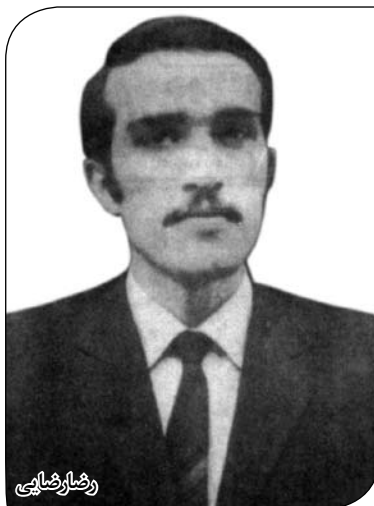
رفیق مسئول! بر حسب عادتی دیرین به جای  
پاسخ به انتقادهای سیاسی از موضع سازمان به  
وی می تازد. او پاسخ خود به انتقادات سیاسی  
را "جوابیه سازمان" می نامد و متقابلاً سیاسی  
را به خود خواهی، فرصت طلبی، چپ‌نمایی و  
سلطه طلبی متهم می کند؛ مشابه همان اتهاماتی که  
سیاسی به او زده بود.

پرچمدار از علیرضا سیاسی و انتقاد او،  
به اصطلاح جریان می سازد به نام "جریان  
پوپر تو نیست چپ‌نمای سلطه طلب". بخش بزرگی  
از مقاله "پرچم" به برخورد با این به اصطلاح جریان  
و سرانجام آن اختصاص دارد.

بر خورد شهرام با سیاسی بسیار قاطع و پرزور  
است. توجه کنید:

"... با وجودی که بادهای ضعیف و مسمومی  
که شروع به وزیدن کرده است، به هیچ وجه شکل  
غالب و جریان عام سازمان را تشکیل نمی دهد،  
اما... در عین حال چنانچه برخورد اصولی و پیگیر  
با آنها نشود و چنانچه هشیاری خود را در مقابل  
پیدایش و ظهور آنها که در شکل های خوش آب

**سطحی نگری و جزمیت  
ادعاهایی که برای هر تحول  
ذهنی به طور مکانیکی مابه ازای  
بلاواسطه طبقاتی جست و جو  
کند، در گوش گوینده آن پژواک  
بسیار دلنشین و وطنین اندازی  
داشت و نوآموزان تازه الفبای  
مارکسیستی فرا گرفته را شور  
و وجدی کودکانه می داد، اما  
سطحی نگری آن دعای و  
نظریه های من در آوردی چنان  
بود که پس از فرونشستن گرد و  
غبار ها و هیاهوهای اولیه، بعدها  
گریبان خود پرچمدار را گرفت**



روشان رشایی

و رنگ تظاهر می کنند بالا نبریم، بالقوه امکان  
دارد که به توفان های مخرب و مسمومی تبدیل  
شوند که حیات سیاسی تشکیلات را به مخاطره  
بیندازند. هر گونه گرایش لیبرالیستی، هر گونه  
اعمال تمایلات فردی و هر گونه تضعیف مرکزیت  
و قوانین انضباطی تحت لوای مبارزه با پاترنالیسم و  
مبارزه با غرور سازمانی باید ریشه کن گردند." (نقل  
به عینه از مقاله پرچم)

جوابیه شهرام با "پتک تشکیلات" چنان بر  
سر سیاسی فرود می آید که او عقب نشینی و اظهار  
ندامت می کند، انتقادات خود را پس می گیرد و به  
صلاحیت رفیق مسئول و سازمان اعتراف می کند.  
او اعتراف می کند که "من نمی توانستم واقعیات  
را ببینم. من به خیال خود ضعف های مسئولم را

می دیدم، در حالی که او دارای نقاط قوت فراوانی  
است که من نمی توانستم و یانمی خواستم ببینم...."  
در پی این ندامت نامه، پرچمدار نیز به لطف  
آمده، در پرچم چنین می نویسد: "... این رفیق پس  
از یکسال مبارزه ایدئولوژیک عاقبت توانست  
مواضع انقلابی خود را حفظ کند و به همین دلیل  
توانست به انتقاد از خود پیر دازد، هر چند به طور  
کامل به تمام ضعف ها و نقایص خود پی نبرده  
است و کماکان باید روی آنها کار بکند، ولی دیگر  
به عنوان یک جریان انحرافی نیست..."

آری رفقا! ما طی یکسال مبارزه ایدئولوژیک  
توانستیم پیروزمندان از یک مرحله مبارزه  
ایدئولوژیک آبدیده بیرون آییم و توانستیم  
خلوص و صفای ایدئولوژیک درون سازمان را بالا  
ببریم. (مقاله پرچم)

مجید در پاسخ می نویسد: "... شما در مقاله  
"پرچم" ما را متهم می کنید... هنگامی که  
می خواستیم فرادپور تونیست سلطه طلب را بگوید  
عناصری از جریان دگماتیسم مذهبی از ما خواستند  
که لحن نوشته را ملایم تر کنیم و ما آن وقت به خاطر  
مواضعی که آنها داشتند این مسئله را قبول کردیم و  
به همان میزان نیز اشتباه کردیم. "اما ما می گوییم:  
آری پرچمدار کبیر!

مادر آن موقع مخالفت کردیم چرا که تو  
می خواستی با استفاده از اقتدار تشکیلاتی سازمان  
جواب انتقادات فردی را بدهی که از قضا نوک  
حمله اش متوجه خود تو بود. در نوشته شما مشخص  
نشده است که مسئول فرادپور تونیست سلطه طلب  
کسی جز خود شما نبوده است، چون شما از طریق  
معمولی قادر به پاسخگویی نبودید، پاسخ خود را با  
نام "جوابیه سازمان" ارائه کردید.

یکی از دلایل مخالفت آن موقع من این بود  
که در این میان نقش شما و انتقاداتی که به شما بود  
گم می شد، در حالی که من قبول داشتم آن فرد  
دارای تمایلات سلطه طلبی است، اما چند عامل را  
نمی توانستم نادیده بگیرم؛ ۱- او در آن موقع با شما  
تضاد ایدئولوژیک داشت. (سیاسی در آن زمان  
مذهبی است)

۲- در انتقادات او مطالب واقعی وجود داشت  
که می بایستی به آن توجه شود. (انتقاد از رهبری  
سلطه طلبان شما)

۳- پاسخ شما عنوان "جوابیه سازمان" را داشت و  
در نتیجه از اقتدار تشکیلاتی سوء استفاده می شد.

۴- در جوابیه شما به تنها مطالبی که اصلاً توجه

نمی شد درستی یا نادرستی اتهامات است، بلکه جوابیه به صورت **حمله متقابل** صورت گرفت. اینها دلایلی بود که من در آن موقع خواستار ملایم شدن لحن جوابیه شدم. جوابیه مجید می افزاید: "...عنوان کرده اید که در سازمان باسه جریان انحرافی روبه رو شده ایم. باید بگوییم؛

۱. ما به هیچ وجه با یک "جریان" سلطه طلبی در سازمان روبه رو نبودیم، تک نمودی بود در شاخه خود شما و عمدتاً هم به خاطر درگیری هایی که با شخص پرچمدار داشت.

۲. شما سعی کرده اید این تک نمود را به صورت "جریان" نشان دهید تا صحنه آرایبی تان تکمیل شود. یکی راست، یکی چپ (نما) و یکی هم پوچ و منفعل معرفی شود، آن گاه از ورای سه جریان انحرافی خود ساخته، خود را به عنوان نماینده جریان اصیل و تکاملی سازمان معرفی کنی.

۳. حال آن که باید گفت؛ سه جریان انحرافی وجود نداشت و ندارد. اینها همه عوارض جریان انحراف به مارکسیسم به صورت غیر صادقانه و سوءاستفاده از اقتدار سازمانی است."

\*\*\*

چند سال بعد و پس از ریختن خون های پاکی چون مجید شریف واقفی، مرتضی صمدیه لیا ف و محمد یقینی و اسارت صدها جان شیفته دیگر که به شهادت شماری از آنها منجر شد و از همه مهمتر پس از تلاشی کردن سازمان مجاهدین خلق ایران، با تمامی عواقب زاینبار تاریخی و اجتماعی آن، شماری از تکامل!! یافته گان در تحلیل و انتقاد از خود درباره وقایع آن سال ها، چنین می نویسند:

● رهبری [تقی شهرام] با علم کردن برخی ضعف ها و انحرافات فرعی در انتقادات فوق ... و برجسته کردن آن در پوشش مصالح و منافع سازمانی توانست در یک مرحله این جریان را سرکوب و خاموش سازد.

● عمدتاً با اتکا به همین تهاجم و عقب راندن مخالفین بود که رهبری توانست حاکمیت خود را در سازمان تثبیت نماید و جریان مبارزه ایدئولوژیک را به خدمت سلطه طلبی خود در آورد.

● جهتی که رهبری در مبارزه "ایدئولوژیک" درون سازمانی برگزیده بود دقیقاً مغایر و متضاد با هدف اولیه ای بود که از طرف بخشی از "جمع های بررسی و تصمیم" برگزیده شده بود.

● از این پس مبارزه ایدئولوژیک به تدریج به

صورت همه جانبه ای در سازمان از "بالا" به "پایین" به راه افتاد.

● ظاهراً رسالت این "مبارزه ایدئولوژیک" حل تضادهای درون تشکیلاتی، مبارزه با خصائل، تفکرات و ایدئولوژی های غیر پرولتری... در جهت حفظ وحدت سازمانی بود.

● ولی واقعیت امر چیزی جز جدال سیستماتیک "بالا" با "پایین" در تمام مدارهای سازمانی در جهت حفظ سلطه بالا و بخصوص رهبری و تفکر خاص او و اعمال مرکزیت غیر دموکراتیک... نبود (۲۸)

پس از تصفیه خونین مجاهدین، همان گونه که مجید شریف واقفی پیش بینی می کرد جریان های مختلف تکامل یافته!! به جان هم افتادند که خود داستانی جداگانه است و اگر فرصت شد در آینده به آن خواهیم پرداخت. اما طرفه آن که یکی از همان جریانات در نقد پرچمدار و رهبر کبیر مبارزه طبقاتی پرولتاریا، القابی را به کار می برد که او خود سال ها برای دیگران و از جمله ما مجاهدین به کار برده بود. این جریان رهبری پرچمدار را "سلطه جبارانه و دیکتاتوری شبه بورژوازی" می خواند.

"... یک جریان سلطه طلبانه و دیکتاتور مشنانه شبه بورژوازی به اعتبار تسلط تئوریکیش و در دست داشتن ابزار تشکیلاتی، توانست جای پای خویش را برای یک دوره در سازمان مستحکم نماید... از سوی رهبری در ذهن خام توده های سازمان القامی شد که این پرولتاریاست که از طرف خرده بورژوازی مورد حمله و تهاجم قرار

**پس از تصفیه خونین مجاهدین، همان گونه که مجید شریف واقفی پیش بینی می کرد جریان های مختلف تکامل یافته!! به جان هم افتادند، اما طرفه آن که یکی از همان جریانات در نقد پرچمدار و رهبر کبیر مبارزه طبقاتی پرولتاریا، القابی را به کار می برد که او خود سال ها برای دیگران و از جمله ما مجاهدین به کار برده بود. این جریان رهبری تقی شهرام را "سلطه جبارانه و دیکتاتوری شبه بورژوازی" خواند**

می گیرد. (۲۹)

در همین سند درباره مطلق العنان و متکلم و حده بودن پرچمدار چنین آمده است: "...باوری عمومی به وجود آمده بود که حق طبیعی رهبری است که این مواضع را به نام سازمان اعلام نماید و کادرها و مسئولین عملا حقی در انتقاد و دخالت در آن نداشته باشند... جالب است که مثلاً در مورد طرح "جبهه واحد توده ای" حتی فرد دوم رهبری [مقصود بهرام آرام است] نیز تا مدتی پس از اعلام مواضع در سطح جنبش، آن طور که خود اظهار می کرد نسبت به آن توجیه نموده، حال چه رسد به کادرها و مسئولین پایین تر... اما ببینیم این سلطه جبارانه و این دیکتاتوری شبه بورژوازی در سازمان به کمک چه ابزاری حاصل شد؟" (۳۰)

این تحلیل که توسط جمعی از تغییر عقیده دادگان البته پس از بر ملا شدن نتایج فاجعه بار نوشته شده به روشنی درباره "هدف" بودن نیروهای مذهبی و "بهبانه" بودن به اصطلاح پورتونیست چپ نما چنین می نویسد: "... حساسیت رهبری سازمان [تقی شهرام] نسبت به این گرایش (چپ نمای سلطه طلب...) که بنا به اعتراف خود او، "به هیچ وجه شکل غالب و جریان عام سازمان" را تشکیل نمی داد و تلاش فعال او برای سرکوب آن در اولین نطفه های خود، از آن رو بود که گسترش آن به تضعیف پایه های قدرت تشکیلاتی رهبری می انجامید.

قدرتی که رهبری در آن موقعیت و شرایط متلاطم تحول سازمان، برای تصفیه حساب آنچنانی با جریان "ایده آلیسم مذهبی" و تصاحب تام و تمام سازمان بدان نیاز داشت. (۳۱)

تحلیل بیکار درباره رسالت و هدف واقعی "مبارزه ایدئولوژیک" می نویسد: "... این مبارزه اساساً در جهت تحکیم سلطه رهبری، در جهت ایجاد یک سانترالیسم غیر دموکراتیک و به منزله ابزاری بود که به کمک آن سلطه رهبری اعمال می شد. این مبارزه همواره از "بالا" به "پایین" جریان داشت. در تمام مدارهای سازمانی شاید یکی از مهمترین تظاهرات "انحرافات" افراد، انتقاداتی بود که احیاناً به "بالا" و بخصوص به مرکزیت داشتند. تا حدودی اصل بر این شده بود که بالا پاک و منزه است و بر اساس این رابطه، چگونگی برخورد رفقاً نسبت به سیاست هایی که در بالا اتخاذ می شد معیاری بود بر میزان صلاحیت ایدئولوژیک، پیشرو یا پسرو بودن آنها.

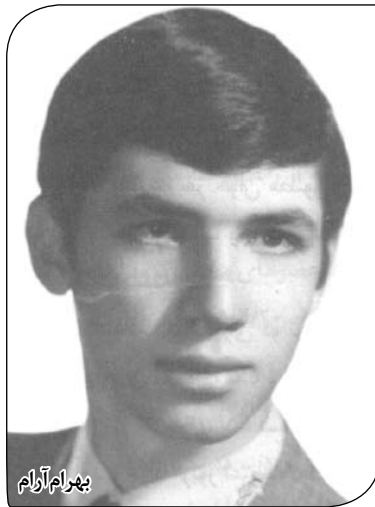
سکنا ریسم و رهبری طلبی از مارک‌هایی بود که فراوان مورد استفاده مرکزیت قرار می‌گرفت، تا به وسیله آن تمام نظرات و حرکاتی را که سلطه رهبری و سیاست بالا را زیر سؤال قرار می‌داد، سرکوب کند...

مفهوم حل شدن یک رفیق در سازمان، عبارت از این بود که اساساً به رهبری انتقاد نداشته باشد و با آن به مبارزه برنخیزد... و هر زمان هم که گهگاه (انتقاد یا اعتراضی) ظهور می‌کرد، با خشونت سرکوب می‌گشت... (۳۲) آيا روشن تر از این می‌توان نظرات آن موقع شریف و جمع‌مارا تأیید کرد؟!

مجید در "جوابیه پرچم" می‌نویسد: "... بر خلاف نظر پرچمدار دو جریان بیشتر در سازمان وجود ندارد، یکی مجاهدین که جریان اصلی و مذهبی هستند و دیگر جریانی انحرافی به رهبری شما. اگر گرایش‌های انحرافی دیگری هم به وجود آید دقیقاً تحت تأثیر و تابع جریان انحرافی هستند." در همین نوشته مجید بین یک چریک فدایی و جریان پرچمدار مقایسه جالبی می‌کند. او می‌نویسد: "... یک فدایی در تضاد بین منافع فردی و منافع جمعی (از جمله منافع توده‌های مردم) و وجه دوم را گرفته و چون مارکسیسم را بهترین و سیدیه می‌داند آن را قبول کرده و به همین دلیل می‌تواند با این عقیده و ایدئولوژی به فدا شدن در راه مردم و شهادت هم برسد. بین چنین فردی با فرصت طلب و سلطه‌جویی که نه به خاطر منافع جمعی که دقیقاً به خاطر منافع فردی، نظیر خلع سلاح نشدن، آواره نشدن، به کارگری فرستاده نشدن و در یک کلام حفظ مواضع تشکیلاتی و در مواردی ارضای روحیه ماجراجویی تغییر ایدئولوژی می‌دهد تفاوت کیفی وجود دارد. آن یکی به مبارزه و شهادت در راه خلق می‌رسد و این دومی در بحر اندامی و نبرد درونی به سر می‌برد."

مجید می‌افزاید: "... برای همگی ما که از اقشار میانی و گاه مرفه جامعه آمده‌ایم و رود به مبارزه و همبستگی با محرومان جامعه، نه از طریق زندگی مادی و طبقاتی، بلکه با شناخت و "انگیزه" های روشنفکرانه سیاسی-عقیدتی حاصل شده است. هیچ کدام از ما در زندگی مادی مان، در پیرویه تولید، توزیع و استثمار نبوده‌ایم. هیچ کدام از ما در درون رنج استثمار را با پوست و گوشت خود لمس نکرده‌ایم تا از آن طریق انگیزه‌های مبارزاتی به دست آوریم."

با یک روز، دو روز، یک هفته و چند هفته



بهرام آرازم

که قبلاً داشت و از او سلب کرده‌اید، در قالبی دیگر به او عرضه می‌کنید. این است که "سمت گیری پرولتری" دیگر نمی‌تواند "انگیزاننده" او باشد.

اگر خلوص عقیده و ایدئولوژی یک مجاهد خلق را از وی بگیریم برای وی چه می‌ماند جز منافع فردی؟ جز فرصت طلبی و سلطه طلبی؟ کسانی نیز که بنا به شخصیت فردی، تعلیم و تربیت خانوادگی و اجتماعی فاقد تمایلات جاه طلبانه‌اند، دچار یوچی سیاسی فلسفی و انفعال تشکیلاتی می‌شوند.

این است ریشه پیدایش مواردی از یوچی گری و انفعال و نیز فرصت طلبی تشکیلاتی در میان مبارزترین، فداکارترین و خالص ترین نیروهای جامعه... و این از عوارض رهبری شما و انحراف کنونی است که شما مسئول آن هستید."

■ **با تشکر فراوان از وقتی که در گردآوری و یادآوری این نکات تاریخی گذاشتید. اگر موافق باشید ادامه مطلب را در گفت و گویی دیگر پی بگیریم.**

□ در شماره بعد "جریان دگماتیسم مذهبی"، بر خورد با آن، چگونگی اطلاع پرچمدار از تشکیلات مخفی ما و واکنش‌های او را خواهیم گفت.

### پی‌نوشت:

۱. مهدی رضایی، مصطفی جوان خوشدل و ده‌ه‌ایار

دیگر.

۲. علی اصغر بدیع زادگان.

۳. در سحرگاه ۴ خرداد ۱۳۵۱، هنگام تیرباران حنیف نژاد، سعید محسن، اصغر بدیع زادگان، محمد عسگری زاده و رسول مشکین فام، حنیف نژاد خود فرمان آتش را صادر کرد.

۴. در هفتاد و روز اول زندان، و پیش از دستگیری و حید افرخته، با مر تفضی صمدیه در یکجا بودم (از ۲۶ اردیبهشت ۵۴ تا ۶ مرداد همان سال). با زجوی اصلی ما به تهرانی معروف بود (بانام اصلی بهمن ننادری). او با درک تجربی و سوابق ضد انقلابی اش چندین بار به خود من گفت که "مشکل بزرگ ما، شماها (مجاهدین مسلمان) بودید. فدایی‌ها مشکل بزرگ ما نبودند."

او افزود: "... کار شما خراب شد. قبلاً می‌رفتید در این جلسه و هیأت و یا جمع دانشجویی از امام حسین می‌گفتید و ضرورت مبارزه با ظلم، از خدا و پیغمبر و نظم جهان هستی و مسئولیت انسانی و به سادگی نیرو جمع می‌کردید، مشکل مالی هم نداشتید، اما اکنون اول باید جوان مسلمان را بی‌دین کنید، سپس او را مارکسیست کنید، بعد که مارکسیست شده مبارزه مسلحانه معتقدش کنید، بعد به نوع چریک شهری تازه اینجا که رسید یاد آن‌ها نشانیان است..."

کارگری رفتن هم که کسی کار نمی‌شود. کارگری رفتن برای برانگیختن "حس مسئولیت" و "بالا بردن آگاهی اجتماعی" روشنفکر است نه کارگر و پرولتر شدن او. این وضعیت نه در مورد ما، بلکه در مورد روشنفکران مارکسیست نیز صادق است. ما عمدتاً عناصر روشنفکری هستیم که تحت تأثیر آگاهی‌های اجتماعی و ایدئولوژیک و انگیزاننده‌های ناشی از آن به مبارزه کشیده شده‌ایم. روشنفکر مسلمان با مشاهده نابسامانی‌های اجتماعی و تحت تأثیر ایدئولوژی اسلامی به مبارزه در راه خدا و از آن طریق به مبارزه در راه خلق می‌رسد. موتور محرک و انگیزاننده او درد و رنج طبقاتی نیست. "شناخت درد و رنج مردم" و "احساس مسئولیت" ناشی از آن است که او را به مبارزه و همبستگی با طبقات محروم می‌کشاند. از مجاهد خلقی که به زور تشکیلات مارکسیست شده "احساس مسئولیت نسبت به خدا، تکامل و جهان هستی" را با عنوان انحرافات ایده‌آلیستی گرفته‌اید. با پتک تشکیلات و فلسفه ماتریالیستی و به لطایف الحیل، مبارز مسلمان و انقلابی را از "احساس مسئولیت" نسبت به جهان هستی و به تبع آن تحولات جامعه و محرومان تهی کرده‌اید؛ کینه طبقاتی را هم نه می‌توانی خلق کنی و نه می‌توانی تزیین کنی.

برای ادامه مبارزه و حرکت به "سمت گیری به سوی طبقات زحمتکش و سمت گیری پرولتری" متوسل می‌شوی، که همان "احساس مسئولیت" به بیانی دیگر است و بنا به ایدئولوژی شما مسئله‌ای ایده‌آلیستی، ذهنی و روئبایی است، یعنی آنچه را

تهرانی گفت: "...ما سال‌ها تبلیغ کردیم که شمارا کسبیت اسلامی هستی، یعنی مارکسیست هستی و به دروغ نقاب اسلامی بر چهره زده‌اید. حال آنکه تنها حرف ما ثابت شد بلکه بچه مسلمان هارا هم کشته‌اید. شما بادیست خودتان کاری را که ما سال‌ها بادیبرایش زحمت می‌کشیدیم انجام دادید..."

شنیدن توانایی‌هایی که خود تجربه کرده بودیم، اما از زبان دشمن و در شرایطی که او هیچ احتیاجی به ظاهر سازی و دروغ گفتن نداشت برای ما بسیار لذت بخش و در عین حال بسیار انگیزاننده بود. تهرانی یکبار هم ضمن مقایسه فرار تقی شهرام و فرار رضای رضایی گفت: "فرار رضایی بیشتر به ما ضربه زد، چون او تجربیات زندان و از همه مهمتر شناخت از ساواک، سازمان کار و روش‌های ما را به بیرون برد و علنی کرد. رضای باعث شد تا دست ما برای فرد دستگیر شده رو باشد..." در مورد این هفتاد روز و بر خورد صمدیه و من با تهرانی، تا دستگیری و حیدرافراخته بیشتر خواهیم گفت.

۵. مقدمه مانیفست کمونیست مارکس.

۶. بر اساس این نظر "ایده آلیسم" وقتی مورد حمله قرار می‌گیرد، عقب‌نشینی می‌کند، اما تسلیم نمی‌شود. سپس در دفاع از خود به توجیها "پیچیده" روی می‌آورد. "کهنه" را در زور و قوی به "ظاهر نو" پیچیده و به بازار عرضه می‌کند. به این ترتیب ایده آلیسم با پیچیده شدن به حیات خود ادامه می‌دهد.

۷، ۸، ۹، ۱۰. "مجاهد" از گان خارج کشور سازمان مجاهدین، شماره ۶، مرداد ۱۳۵۵.

۱۱. مقدمه "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران، چاپ اول مهر ۱۳۵۴، چاپ اینترنتی، خرداد ۱۳۸۴".

۱۲. پرچمدار شماری افراد قدیمی سازمان در خارج کشور را که در آن ایام با تحول به رهبری او مخالفت می‌کردند عناصر اصلاح‌ناپذیر... با گرایشات جاه طلبانه و فرصت طلبانه خوانده و درباره آنان نوشت: "اینان احمقانه تصور می‌نمودند که خواهند توانست بدون گذراندن دوره ارزیابی در داخل کشور بر کسی "مجاهد بودن تکیه زده و یاد به غیب بیندازند..." (مجاهد، چاپ خارج کشور، شماره ۶، صفحه ۷).

۱۳. "...در رأس این عده چهار، پنج نفری خائن شماره یک قرار داشت. او مدت‌های مدید چهره واقعی ضد خلقی خود را به اعتبار برخی معیارهای نادرست در سازمان پوشانده بود و از این نظر توانسته بود به مدارهایی از مسئولیت (کدام مواضع معلوم نیست) ارتقا یابد... او که تا دیروز چون ماری افسرده از زخم‌های شمشیر تیز مبارزه ایدئولوژیک نیش‌های مسموم و زهر آگین خود را در پس ده‌ها انتقاد از خود و... پنهان کرده بود، یکبار به تکاپو افتاد... او با عده زیادی از عناصر حاشیه‌ای و ساده‌دلان تازه کار نیز تماس می‌گرفت، اما فقط برای آن که آنها را نسبت به مبارزه منزجر ساخته و از این طریق آنها را از

همکاری و پشتیبانی سازمان باز دارد. او حتی کسانی را که می‌خواستند فعالیت انقلابی خود را تشدید کنند، با توصیه‌های ناامید کننده و منفی خود، از دامان انقلاب پراکنده می‌ساخت، بدون آن که حتی راه دیگری از مبارزه بخواهد به آنها پیشنهاد کند"

(بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، صفحه ۶، پرانترها ایتالیک و تأکیدها از من است).

۱۴. مقاله پرچم باز نقل شده در "بیانیه اعلام مواضع..." صفحه ۲۱، مقدمه.

۱۶. سیر وقایع نشان داد که چنان مبارزه خصلیتیش از هر کس برای پرچمدار و شماری از تکامل یافتگان بعدی نظیر وحیدافراخته و دیگران واقع‌شوری بوده است.

۱۷. عین عبارات از مقاله "پرچم"، به نقل از مجاهد شماره ۶، خارج کشور. تأکیدها، ایتالیک و پرانترها از من است.

۱۸. مجاهد شماره ۶، صفحه ۲۳.

۱۹. مقدمه ای بر اعلامیه کمیته هماهنگی...

۲۰. پرچمدار در مقدمه بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک... ولون تارسیسم (اراده گرایی) و اندوید و الیسم ناب خویش را این گونه به نمایش می‌گذارد: "بسیار افراد و محافل و گروه‌هایی در حول و حوش جنبش مسلحانه بودند که به ما اندر می‌دادند و پدرانسه! ما را نصیحت می‌کردند که شاید ما از انجام چنین وظیفه‌ای، یعنی طرح مواضع جدید ایدئولوژیک سرباز زمین... آنها به ما هشدار می‌دادند که حمایت مردم را از دست خود می‌دهیم داد... ما نه تنها نمی‌توانستیم به چنین وجدان‌های مردم و متزلزلی تسلیم شویم، بلکه مصمم بودیم که اگر تنها پڑواک صدای حقیقت جویانه خود ما جواب باشد، بانگی رسا چنین حقیقتی را اعلام کنیم." (مقدمه بیانیه اعلام مواضع... صفحه ۴)

۲۱. "تنوری" رکود "پس از فرار سه نفر عضو مرکزیت و بحران‌های درون سازمانی، برای رحل اقامت گردن‌باز رهبری در خارج کشور ساخته شد، بدین ترتیب که به خاطر ناامن شدن داخل در اثر تصفیه‌های درونی، در اثر بحران‌های گوناگون و خیانت‌افراخته "تنوری" رکود "مدعی افول شرایط عینی انقلاب شد (بهار ۵۶). نتیجه عملی "تنوری" رکود"، "حفظ رهبری استراتژیک برای زمان و موقعیت انقلابی آینده" بود؛ آینده‌ای که برای فرار سیدن آن زمان دوری پیش‌بینی می‌شد. در این باره بیشتر توضیح داده خواهد شد.

۲۲. اشرف دهقانی در خاطراتی که همان ایام با عنوان "حماسه مقاومت" توسط سازمان چریک‌های فدایی خلق منتشر شد، اشاره‌ای به "نقش تعیین کننده مجاهدین و خانواده آنان" در فرار ایشان نکرد. البته ایشان در آن کتاب آورده‌اند که "به خاطر پاره‌های مسائل امنیتی، جزئیات فرار و چگونگی اجرای آن به طور کامل گفته نشده."

سکوت خانم دهقانی تا سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) ادامه یافت، حال آن که سال‌ها از سرنگونی رژیم شاه و محذورات

امنیتی آن می‌گذشت. ایشان سرانجام در سال ۲۰۰۵ در کتاب جدیدی به نام "بذرها ماندگار" چنین نوشت: "... واقعیت این است که نقشه و طرح فرار، به ابتکار خود من و ناهید جلال زاده (دختر مبارز مجاهدی که همراه با مجاهد فراموش نشدنی مهدی رضایی دستگیر شده بود) ریخته شد و با کمک گرفتن از خانواده‌های زندانیان سیاسی مجاهد به اجراء درآمد. (ص ۷۱)

اشرف دهقانی می‌نویسد: "... باید کسانی می‌بودند که کمک می‌کردند تا ما از در زندان‌ها گذشت، فاصله بین آنجا تا در بزرگ داخلی زندان را طی کنیم و از آنجا بیرون برویم و این که پس از فرار به کجا باید رفت؟... احساس می‌کردم که از میان خانواده‌هایی که برای ملاقات ناهید می‌آیند، کسانی باید باشند که چنان کمک‌هایی را بکنند. در همان روز سوم فروردین، رفتار و حرف‌های آن ملاقاتی‌ها این را نشان می‌داد... در آن روز با صدقه رضایی نیز آشنا شدم. از برخورد های محکم و سنجیده او مشخص بود که در کار مبارزاتی از جدیت برخوردار است." (ص ۷۲) "آن دختر مبارز تنها کسی بود که پیشاپیش در جریان تصمیم ما به فرار قرار گرفت. وی بی دریغ به کمک ما شتافت."

او می‌افزاید: "... کمک گرفتن از خانواده‌های مبارز زندانیان سیاسی و حل مشکل جا و امکان ماندن در بیرون از زندان موضوعی بود که ناهید طی ملاقات‌هایی که داشت در مورد آنها صحبت کرد... ناهید به من گفت که برای فرار خودش و من امکان بیرونی وجود دارد." (ص ۷۳)

اشرف دهقانی در صفحه ۷۳ می‌نویسد "به هر حال این خانواده‌های مجاهدین بودند که به ما در امر فرار کمک می‌کردند و آنها بودند که از ایشان انتظار می‌رفت در بیرون به ما جا و مکان بدهند و کاملاً مشخص بود که خانواده‌های مجاهدین در درجه اول به خاطر ناهید مجاهد وارد این قضیه می‌شدند و ناهید نیز طی ملاقاتش علاوه بر خودش در مورد فرار من صحبت کرده بود..."

بهرت بود همسر دکتر محمدی گرگانی که در زندان قصر و در متن این طرح بود خاطرات خود را به طور کامل بیان کنند.

۲۳. مجید شریف واقفی، عبدالرضامینری جاوید و من.

۲۴. در بعضی اسناد و از جمله صحبت‌های پیشین خودمان شماره گذاری جریان‌ها متفاوت است. شماره گذاری اخیر را من از اسناد مکتوب متعلق به جریان مارکسیستی نقل کرده‌ام.

۲۵. مقاله پرچم، نقل از مجاهد خارج از کشور، شماره ۶، مرداد ۱۳۵۵، صفحه ۲۶.

۲۶ و ۲۷. تحلیلی بر تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۳۵۴-۱۳۵۴، انتشارات سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، فروردین ۱۳۵۸.

۲۸. همان، فصل دوم "مبارزه ایدئولوژیک ابزاری برای سلطه..."

۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲. همان، صفحات ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۹.